

تصویر قرآن از انسان و خدا

(سیری در سپهر قرآن - جلسه اول)

کار شده در سایت ملی - مذهبی، روز شنبه، مورخ: ۹۴/۳/۳۱

مجموعه درسگفتارهای سیری در سپهر قرآن^۱

جلسه اول: سوره علق، توحید، ۱۰ آیه اول سوره بقره

جلسه اول مجموعه درسگفتارهای سیری در سپهر قرآن را با ذکر مقدمه ای آغاز می کنیم و سپس نکات هستی شناسانه و انسان شناسانه سوره های علق و توحید و هم چنین ۱۰ آیه اول سوره بقره مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. موضوع کلی این درسگفتارها، بحث درباره تصویر قرآن از انسان و خدا دارد هم چنین درباره نکات اولیه ای که برای مواجهه با این متن الهی لازم است بدانیم سخن خواهیم گفت. بر سبیل مقدمه ذکر چند نکته الزامی است:

ما برای مواجهه با متون الهامی و آثار ماندگار در طول تاریخ مانند تورات، انجیل و قرآن (حتی اگر کسی باور نداشته باشد که این متون از جانب خداوند آمده است) و متون و شاهکارهای الهامی دیگری هم چون کمدی الهی دانته و مثنوی که شأن الهامی دارند و شخص می تواند بصیرت های متعددی از آن ها به دست آورد، بهتر است با یک مفروضات و پیش فرض هایی به سراغ آن ها برویم، تا بفهمیم آن متون چه تصویری و چه انتظاری از مخاطب خود دارند و در دل چه جهانی آموزه های خود را ترسیم کرده اند.

قرآن نیز از این حیث استثنا نیست و ما باید ببینیم در وهله نخست، آورنده قرآن و کسی که ادعا کرده کتاب را از جانب خدا آورده چه تصویری از جهان و انسان دارد تا در وهله بعد شخص به مدعیات دعوت او لبیک بگویند و احیاناً به سمع قبول بشنود. آیاتی که در این بحث مورد بررسی قرار می گیرد متضمن تصویر و تلقی هستی شناسانه و انسان شناسانه خداوند و آورنده قرآن است.

می دانید که مطابق با عموم تفاسیر قرآنی و کتبی که درباره قرآن و جمع آوری قرآن نوشته شده اولین سوره ای که بر پیامبر نازل شد سوره علق است. و این سوره در عداد سوره های مکی قرآن است. قرآنی که ما می خوانیم قرآنی نیست که به لحاظ کانالوژیک و زمانی، اولین سوره آن، سوره ای باشد که بر پیامبر نازل شده باشد و یا جمع مفسران و مورخان قرآن بر این باور باشند که قرآن چنین نظمی داشته است. کتاب سیر تحول قرآن مرحوم بازرگان و دیگر قرآن پژوهان نشان می دهد که کثیری از سور و آیات که از قضا در جزء های ۲۹ و ۳۰ قرآن آمده اند، اولین آیات و سوره هایی بوده اند که بر پیامبر نازل شده اند. از سوره ی علق تا سوره ی مرسلات که در انتهای جزء ۲۹ قرار داده شده و برخی دیگر از سور کوچک قرآن، که هم از سوره های مکی هستند و هم در ابتدای مسیر نبوت بر پیامبر نازل شدند. در سور مدنی، هم طول آیات بلندتر می شود و هم عموماً در سال های بعدی بعثت نازل شده اند.

۱. سلسله دروس سیری در سپهر قرآن برگزار شده در تورنتو کانادا سال ۱۳۹۱

سوره علق چند نکته هستی شناسانه و انسان شناسانه دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿٣﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿٥﴾ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَاطِفٌ ﴿٦﴾ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى ﴿٧﴾ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى ﴿٨﴾ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ﴿٩﴾ عَبْدًا إِذَا صَلَّى ﴿١٠﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى ﴿١١﴾ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى ﴿١٢﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿١٣﴾ أَلَمْ يَعْلَمِ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى ﴿١٤﴾ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهَ لِنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ﴿١٥﴾ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِبَةٍ ﴿١٦﴾ فَلَئِدْعُ نَادِيَهُ ﴿١٧﴾ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ﴿١٨﴾ كَلَّا لَا تُطِعُهُ وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ﴿١٩﴾

به نام خداوند بخشنده مهربان

بخوان به نام پروردگارت که خدای آفریننده عالم است (1).

آن خدایی که آدمی را از خون بسته (که تحول نطفه است) بیافرید (2).

بخوان و (بدان که) پروردگار تو کریم‌ترین کریمان عالم است (3).

آن خدایی که بشر را به وسیله قلم نوشتن آموخت (4).

به آدمی آنچه را که نمی‌دانست تعلیم داد (5).

به راستی که انسان سرکش و مغرور می‌شود (6) هر گاه که خود را در غنا و بی‌نیازی ببیند (7).

به راستی که باز گشت به سوی پروردگار تو خواهد بود (8).

دیدنی آن کس را که منع (و تمسخر) می‌کرد؟ (9)

آن بنده خدای را که به نماز مشغول شد؟ (10)

آیا چه می‌بینی اگر آن بنده (یا رسول) به راه راست باشد (11)

و خلق را به تقوا و پرهیزکاری امر کند (حال آنکه او را از نماز باز می‌دارد چگونه خواهد بود) (12)

آیا شما مردم بر این کس که حق را تکذیب می‌کند و (از رسول او) رو می‌گرداند چه رأی می‌دهید؟ (13)

آیا او ندانست که خدا (اعمال زشتش را) می‌بیند (14).

هرگز (این را نداند)، اگر او (از کفر و ظلم و تکذیبش) دست نکشد البته ما موی پیشانیش را بگیریم (15).

پیشانی آن دروغزن خطا پیشه را (به خاک هلاک کشیم) (16).

آن گاه او هر که از قبیله و عشیره خود را خواهد بخواند (که از هلاکش برهانند و هیچ کس نتواند) (17).

ما هم زبانه دوزخ را (که فرشتگان قهر و عذاب و مأموران آتش جهنم‌اند، بر گرفتن او) می‌خوانیم (18).

(ای رسول گرامی) چنین نیست تو هیچ از او اطاعت مکن و به نماز و سجده خدا پرداز و به حق نزدیک شو (19).

از آیات سوره علق نکاتی را می‌توان استخراج کرد:

نکته اول: آن مؤلفه انسان شناختی است که در آیات ابتدایی قرآن، خداوند یا آورنده قرآن از آن پرده بر می‌گیرد و چنین انتظاری

را از مخاطب دارد و یا با چنین پیش فرضی با مخاطب سخن می‌گوید.

آن پیش فرض چیست؟ اولاً به لحاظ انسان شناسانه، انسان کسی است که سرکشی می‌کند، نفسی دارد که تا مجالی پیدا شود

طغیان پیشه می‌کند. کَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَبْفٍ لِّنَفْسِهِ . أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى . اگر انسان تصورش این باشد که وابستگی به کسی ندارد، کوس استغنا

می زند. این یکی از نکاتی است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است که انسان نفس سرکشی دارد و به اصناف علل و عوامل و دواعی می کوشد تا این سرکشی های خود را محقق سازد. مولانا در مثنوی می گوید:

اژدها را دار در برف فراق هین مکش او را به خورشید عراق
نفس اژدهاست اوکی مرده است از غم و بی آلتی افسرده است^۱

به تعبیر ما در زبان فارسی، نفس، شناگر ماهری است و اگر آب ببیند چه شناگری هایی که نمی کند. قصه، قصه ی مارگیری است در مثنوی که این مارگیر، اژدها و ماری را در کوهستان می یابد و به تصور این که اژدها مرده است، آن را با خود به شهر می برد تا به نمایش بگذارد و امرار معاشی کند، غافل از این که مار نمرده بلکه در سرمای کوهستان یخ زده بود و وقتی در معرض خورشید سوزان عراق قرار گرفت رفته رفته جان گرفت و ابتدا خود مارگیر را و سپس مردمی را که برای دیدن این صحنه آمده بودند، بلعید.

مولوی در این قصه نکات متعددی را ذکر می کند. اولین نکته این که، این آدم ها چه انسان های بخت برگشته ای هستند و این تصویر چقدر معوج است و قصه بر عکس است. انسانی که کوه ها مفتون او هستند و در درون خود مناظر زیبایی را دارد به جای این که مار و کوهستان و دیگر موجودات نظر کنند در منظره هایی که در درون انسان است، او خود مفتون یک مار و مارگیر شده است. به تعبیر امروزی ها، مولانا گونه ای الیناسیون و از خود بیگانگی را به تصویر می کشد. یکی از نکاتی که مارکس می گوید این است که جهان سرمایه داری، انسان را الینه و از خود بیگانه کرده است. به این معنا که انسان رابطه ای با کالا برقرار می کند که پیش از استفاده کالا و پیش از این که انسان وارد مناسبات تولیدی شود، چنین تصویری را از کالا ندارد. مارکس در کتاب کاپیتال یا سرمایه توضیح می دهد که فکر نکنید مناسبات و روابط ما با کالا مناسبات ساده ای است بلکه بسیار مناسبات پیچیده ای است و به تعبیر مارکس، انسان ها وقتی در جهان مدرن و سرمایه داری وارد این مناسبات می شوند، الینه شده و از خود بیگانه می شوند. از نظر مارکس این کالا در یک لویی می افتد و انسان مصرف مداوم دارد و سپس از یک جایی به بعد این کالا شما را به دنبال خود می کشاند و در اینجا توضیح می دهد که شما باید مناسبات و روابط اقتصادی را در یک جامعه سرمایه داری خوب بفهمید. مفهوم الیناسیون را مارکس ابداع نکرده بلکه فوئرباخ این مفهوم را جعل کرد. البته فوئرباخ این مفهوم را در رابطه انسان با خداوند مطرح کرد اما مارکس این مفهوم را گرفت و در عرصه اجتماع و اقتصاد به کار برد و گونه ای تحلیل های جامعه شناختی و ساختاری به دست داد در رابطه با این که چگونه انسان در دل یک نظام اجتماعی پیچیده سرمایه داری دچار الیناسیون می شود. من قصد ارزیابی تحلیل مارکس را ندارم اما نکته ای که می خواهم از آن استفاده کنم همین مفهوم الیناسیون یا از خود بیگانگی است.

نکته دومی که مولوی به آن اشاره دارد این است که، نفس همچون اژدهایی می ماند و کی مرده است. اگر اکنون کاری انجام نمی دهد مجالی نیافته است. این تصویری است که ما در قرآن هم می بینیم: **إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلِيقَ هَلُوعًا . إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا . وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا . إِلَّا الْمُصَلِّينَ . الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ^۱**. به راستی که انسان سخت آزمند و حریص خلق شده است. چون شری به او رسد جزع و فزع

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۳۷ - حکایت مارگیر کی اژدهای فسرده را مرده پنداشت در ریسمانهاش پیچید و آورد به بغداد

۱. سوره معارج، آیات ۲۳-۱۹

کند. و چون خیری به او رسد بخل ورزد. غیر از نمازگزاران. همان کسانی که بر نمازشان پایداری می کنند.

آورنده قرآن یک چنین تصویری از انسان دارد. خیلی نگاه خوشبینانه ای نسبت به انسان ندارد انسان را آمیزه ای از پلشتی ها و زشتی ها و اموری که می تواند آفریننده نیکی ها باشد، می بیند. اما به هر حال معتقد است تا این نفس پرورده نشود و تا شخص روی خودش کار نکند، تفقد احوال باطن نکند و این طغیان را از بین نبرد نمی تواند مخاطب پیام این کتاب باشد. اساساً درسوره بقره توضیح داده می شود که ما به یک تقوای بیرون دینی و پیشا دینی نیز نیاز داریم و تا کسی این تقوا را نداشته باشد این سخنان به گوشش نمی نشیند.

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش²

بنابراین تا انسان بر نفس سرکش خود فائق نیاید نمی تواند مخاطب درست پیام های این کتاب باشد؛ یعنی این تصویر انسان شناسانه ای است که صاحب کتاب به ما می دهد و چنین انتظاری را از مخاطب دارد.

سرکشی های نفس مانع دیدن حقیقت توسط انسان می شود و تا زمانی که بر این نفس سرکش و نفس فربه فائق نیایم نمی توانیم حقیقت را ببینیم. در مقام تمثیل می توان این مثال را زد که در یک شب بارانی در حال رانندگی باشیم و ماشین ما برف پاک کن نداشته باشد در آن صورت نمی توانیم جلوی خود را ببینیم. تصویر قرآن این است که عموم انسان ها تا فضا مستعد شد طغیان می کنند و انسان اگر طغیان کند دیگر مخاطب این کتاب قرار نمی گیرد و قرآن از یک پیراستگی، آراستگی و تهذیب پیش از مراجعه به این متن سخن می گوید و انسان طغیانگر هیچ حظی از این کتاب ندارد. یکی از صفات خداوند مُضَلُّ است. از این قرآن عده ای گمراه می شوند زیرا به قول مولانا "سودای سربالا" ندارند و یا به تعبیر من، نفس تهذیب شده و تقوای پیشادینی ندارند. تقوا یعنی ترمز؛ یعنی انسان سلامت نفس داشته باشد اگر انسان این سلامت نفس را نداشته باشد حتی اگر به سراغ قرآن هم بیاید نصیبی ندارد. بنابراین مهم است که بدانیم قرآن چه انتظاری از مخاطبین خود دارد. این گونه نیست که هر کسی و با هر پیشینه ای به سراغ این متن بیاید حظ و نصیبی ببرد. انسان نیاز به پالایش دارد و باید با یک دید و بصیرت مکفی به سراغ این متن برود. این نکته انسان شناسانه قرآن بود.

نکته دوم: مؤلفه هستی شناسانه ای که از این سوره استفاد می شود و به تفاریق در آیات و سوره های دیگر قرآن آمده است و آن به تصویر کشیدن خداوندیست که مهیب است. بر همه چیز و بر همه هستی مستولی است و هیچ چیز از ید و کف او بیرون نمی ماند **إِنَّ إِلَهِي إِلَهِي الرَّجْعِي** و همه در نهایت به سوی او بر می گردند. اراده قاهرانه او بر ما مستولی است. **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ. وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ**. همه موجودات فانی شوندند. هیچ استثنایی وجود ندارد همه این ها ذیل اراده قاهرانه خداوند است. **وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فَنَّم وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**¹ مغرب و مشرق از آن خداوند است. به هر سویی که رو کنید متعلق به خداوند است.

این تصویر هستی شناسانه ای است که در کتاب قرآن، از هستی و خداوند به دست داده شده است. به تعبیر دیگر، خداوند هم حضور علی الاطلاق² دارد و هم قدرت علی الاطلاق³. هیچ کس گریزی از او ندارد و رجعت همه به سوی اوست. و در جای دیگر می گوید: **أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى**. خداوند همه چیز را می بیند و همه چیز تحت اراده اوست.

2. دیوان حافظ، غزل شماره 286

1. سوره بقره، آیه 115

از قضا این گونه فقرات و آیات از قرآن است که عرفا روی آن سرمایه گذاری کرده اند و سعی کرده اند خداشناسی خودشان و نگاه خود به هستی را به لحاظ وجود شناسانه از همین حیث صورت بندی کنند. آیات دیگری نیز در این زمینه وجود دارند مانند، لیس^۴ کَمَثَلِ شَيْءٍ ۴، هیچ چیزی مثل خداوند نیست، خداوند شبیه و نظیری ندارد.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^۵. اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست مولانا در تناسب با آیه لیس کمثله شیء می گوید:

دل من هر دو جهان گشت و نیاید مثالش
به کی ماند به کی ماند به کی ماند به کی ماند^۶

این مؤلفه ایست از قرآن که هم عرفا روی آن سرمایه گذاری کرده اند و هم متکلمان و فقها از منظر خود به آن پرداخته اند. این که او همه چیز را می بیند، سیطره بر همه هستی دارد و هیچ جنبنده ای بدون اذن و اراده او نمی تواند بجنبد و هیچ چیزی از ید با کفایت او بیرون نیست.

آیات انتهایی سوره علق نیز ناظر به عذاب کردن کسی است که می خواهد انسان نماز گزار و کسی را که کارهای نیکو انجام می دهد را از راه به در کند که فعلاً محل بحث نیست.

این دو نکته ای که عرض کردم به مثابه نکات اولیه و بنیادین برای ورود به قرآن و فهم این متن الهامی تعلیمی است. سوره توحید را نیز از این زاویه مورد بحث قرار می دهیم تا ببینیم متضمن چه نکات هستی شناسانه ای است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿۱﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿۲﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿۳﴾ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿۴﴾

به نام خداوند بخشنده مهربان

بگو: خدا یکتاست. (۱)

آن خدایی که بی نیاز است. (۲)

نه کسی فرزند اوست و نه او فرزند کسی است. (۳)

و نه هیچ کس مثل و مانند اوست. (۴)

تقابل ایده های هستی شناسانه اسلام با مسیحیت در این سوره از قرآن پر رنگ است. بنا بر قول رایج و قرائت مشهور از آیین مسیحیت ما با تثلیث (اب، ابن و روح القدس) مواجهیم این قرائت ارتدوکس است و گرنه قرائت های متفاوت دیگری نیز از تثلیث وجود دارد و متکلمان، فلاسفه و عرفای مسیحی دیگری هم هستند که تصویر متفاوتی از تثلیث دارند. برای مثال، مایستر اکهارت؛ عارف مسیحی آلمانی، در قرن ۱۴ میلادی می گوید شبیه ترین چیز به خداوند سکوت است و یا حکمای امروزی مانند جان هیک و دیگران که معتقدند تثلیث نقش عاریتی و استعاره دارد و این گونه نیست که مسیحیت واقعاً از خدایی سخن بگوید که در آن واحد سه مؤلفه است بلکه از تجلیات مختلف خدا سخن رفته است. اما به هر حال در آیات سوره توحید آشکارا از وحدانیت خدا سخن به میان آمده و این وحدانیتی است که متضمن نقض ایده های مسیحیت است. خدایی که واحد است و لم یلد و لم یولد.

ما می دانیم که مطابق با قرائت رایج مسیحیت، حضرت مسیح *son of God* یا پسر خدا است. البته ممکن است تأویل های مختلفی از این ایده شود ولی معنای تحت الفظی آن این است که خداوند پسری دارد و ما با فرزندگی مواجهیم که *incarnated* یا متجسد و مجسم است. *incarnation* یا ایده تجسد و تجسم در مسیحیت

۴. سوره شوری، آیه ۱۱

۵. سوره حدید، آیه ۳

۶. دیوان شمس، غزلیات، غزل شماره ۷۶۵

به این معناست که مسیح تجسم و تجسد خداوند بر روی زمین است و به تعبیر برخی از متألهان مسیحی، خدا با مسیح وارد تاریخ شده است و به همین دلیل تاریخ مسیحیت قدسی است چون فرزند خداوند که مسیح باشد پا بر روی کره خاکی نهاده است. مفهوم وحدت در این سوره از آن مفاهیمی است که عرفا خیلی درباره آن بحث کرده اند. وقتی از وحدت خداوند صحبت می شود یک معنای ابتدایی و متعارف آن این است که خداوند یکی است. به این مثال توجه فرمایید ممکن است در مقابل من یک لیوان وجود داشته باشد و من بگویم یک لیوان در مقابل من وجود دارد، این گزاره درست است اما نکته مهم و قابل تأملی که هر مسلمان و موحدی باید از خود پرسد این است که من وقتی می گویم خدا یکیست آیا به تعبیر عرفا، وجه سلبی آن برای من مهم است؟ خدا یکی است آیا به این معناست که خدا دوتا و سه تا نیست؟ آیا وحدت، وحدت ابدی است؟ آیا مثل صندلی که یکی یا دوتا است، منظور از وحدت و یکی بودن خداوند نیز همین است؟ این معنای ظاهری و ابتدایی از وحدت خداوند است. مطابق آموزه های دینی ما، خدا نه جسم دارد و نه از سنخ ماده است، پس معنای وحدانیت خداوند چیست؟ معنای اولیه وحدت، وحدت عددی است. یعنی یک کتاب، یک نمکدان یک خدا. اما عرفا بحث کرده اند که معنایی مهم تر و عمیق تر از وحدت ابدی مد نظر است. در تقابل با آموزه های مسیحیت این معنای اولیه مد نظر است اما قدری که تأمل کنیم قاعدتاً این احدیتی که در قرآن آمده است، فقط احدیت ابدی نیست زیرا خدا از سنخ لیوان و کتاب نیست. این که گفته می شود خدا یکی است پس دوتا و سه تا نیست سخن خطایی نیست ولی به همین جا ختم نمی شود بلکه این ابتدای کار است.

وحدانیت خداوند یا وحدت ابدی مرتبه اولیه مسیر فهم و درک خداوند است. مراتب بعدی وقتی در می رسد که شخص از وحدت ابدی عبور کند و از خدایی سخن بگوید و سراغ بگیرد که هیمنه او، هیبت او و مهابت او بر تمام هستی سایه افکنده و به تعبیر عرفا، وحدت او وحدت حقه حقیقه است نه وحدت ابدی. فرد مهابت و عظمت هستی را تجربه کند و در آغوش او به سر برد. تفسیر عرفا از خداوند و معانی عمیقی که از وحدانیت خدا می فهمیدند این بود. در عرفان نظری راجع به هستی و سلسله مراتب آن، عرفا کم سخن نگفته اند از مقام اسماء و صفات آغاز می کنند مثلاً خداوند رحیم است خداوند منتقم و جبار است، این ها اوصاف خداوند است. اما از این مرتبه بالاتر می آیند و می گویند ما مقام واحدیت داریم بعد مقام احدیت داریم و دیگر مراتبی که عرفا بر می شمردند که ناظر بر این است که ما باید مرتب تصویر خود را از خداوند منقح کنیم. سپهری می گوید:

میوه ی کال خدا را آن روز می جویدم در خواب¹.

میوه ی کال خدا یا تصاویر ابتدایی از خدا می تواند این باشد که ما فکر کنیم خدا یکیست همان گونه که لیوان یکیست اما شخص باید فراتر از این رود باید تصویر پخته تر، مهیب تر، جذاب تر و دل انگیزتری از خدا به دست دهیم و آن حیرتی است که عبارتست از عمق مواجهه ما با هستی و تجربه های ناب عارفانه و دینی که در مواجهه با این امر مهیب رخ می دهد و این تجربه ها نباید از دست برود. دینداری این نیست که پاره ای از معتقدات و امور لقلقه زبان ما شود. بلکه تجربه های عرفانی و دینی، مخ و گوهر دینداریست که شخص را نگه می دارد. این تجربه ها، با امور باطنی و وجودی در می رسد وقتی شخص سراغ امر بیکران برود و وقتی درک ما از وحدانیت خداوند عمیق تر و ذوابعاد شود.

دچار یعنی عاشق و فکر کن که چه تنهاست اگر ماهی کوچک دچار آبی دریای بیکران باشد.²

1. سهراب سپهری، شعر صدای پای آب

2. سهراب سپهری، شعر مسافر

زمانی شخص حظّ واقعی از وحدانیت خداوند می برد که دچار آبی دریای بیکران باشد. ما به سان آن ماهی کوچکی هستیم که به سر وقت امر بیکران می رویم یا به تعبیر دقیق تر دچار امر بیکران می شویم. بنابراین درک نخست ما از وحدانیت خداوند، همان وحدانیت ابدی است اما نباید در این جا متوقف ماند.

سوره توحید متضمن معانی عرفانی و عمیق تری است که عرفا خوب آن را شکافته اند آن ها راجع به استیلا و مهابت خداوند بر هستی سخن گفته اند و روی آن خیلی سرمایه گذاری کرده اند. پس مؤلفه هستی شناختی قرآن مکمل مؤلفه انسان شناسانه آن است برای ایضاح این مطلب که ما با چه موجودی در هستی مواجه هستیم. با وجودی که حضور همه جایی دارد و یک چنین تصویری را صاحب کتاب به ما می دهد تا بتوانیم با این کتاب مواجه شویم.

به آیات ابتدایی سوره ی بقره می پردازیم به مثابه تأییدی بر آنچه تاکنون گفته شد و احراز شروط ابتدایی برای درک این کتاب مقدس و الهامی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم ﴿۱﴾ ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۶﴾ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۷﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۸﴾ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿۹﴾ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿۱۰﴾

به نام خداوند بخشنده مهربان

الم (از رموز قرآن است). (۱)

این کتاب که هیچ شک در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است. (۲)

آن کسانی که به جهان غیب ایمان آرند و نماز به پا دارند و از هر چه روزیشان کردیم به فقیران انفاق کنند. (۳)

و آنان که ایمان آرند به آن چه به تو و آن چه به (پیغمبران) پیش از تو فرستاده شده و آن ها خود به عالم آخرت یقین دارند. (۴)

آنان از لطف پروردگار خویش به راه راستند و آن ها به حقیقت، رستگاران عالمند. (۵)

(ی رسول ما) کافران را یکسان است که ایشان را بتسرانی یا تترسانی، ایمان نخواهند آورد. (۶)

خدا مهر نهاد بر دل ها و گوش های ایشان، و بر چشم های ایشان پرده افتاده، و ایشان را عذابی سخت خواهد بود. (۷)

و گروهی از مردم (یعنی منافقان) گویند: ما ایمان آورده ایم به خدا و به روز قیامت، و حال آن که ایمان نیاورده اند. (۸)

می خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند و حال آن که فریب ندهند مگر خود را، و این را نمی دانند. (۹)

در دل های ایشان بیماری (جهل و عناد) است، خدا بر بیماری آن ها بیفزاید، و برای ایشان است عذابی دردناک، به سبب آن که

پیوسته دروغ می گفتند. (۱۰)

چند نکته در این آیات آمده که به اختصار به آن می پردازیم.

نکته اول این که هیچ گونه شک و تردیدی در این کتاب نیست اما برای چه کسانی؟ برای متقین. این خیلی نکته مهمی است و در تناسب با مفهوم طغیان است که در سوره علق به آن اشاره شد. این کتاب قرار نیست که برای همه رهگشا باشد بلکه برای متقین رهگشاست. ممکن است بگوییم این کتاب آمده که تقوی بیاورد اما این تقوایی که در اینجا از آن سخن می رود، تقوای پیشادینی است. مطابق با توصیه آورنده خود کتاب، تا آن سلامت نفس نباشد،

شخص، مخاطب این کلام قرار نمی گیرد. یعنی اگر کسی کژی و پلشتی و ناراستی در او است مخاطب این کتاب نیست. در اینجا تقوای پیشا دینی و تقوای پسا دینی از یکدیگر تفکیک می شوند. تقوای پیشادینی همان سلامت نفسی است که شخص باید داشته باشد تا بتواند مخاطب کتاب قرار بگیرد. اگر تقوای پیشادینی باشد، سلامت نفس باشد و شخصی مخاطب این کلام قرار بگیرد البته سخنانی بعد از آن گفته شده است که اگر شخص آن ها را به کار بندد، تبدیل به تقوای پسادینی می شود. پس این گونه نیست که هر کسی با هر پیشینه معرفتی و تربیتی به سراغ این کتاب بیاید بهره مند شود.

زان که از قرآن بسی گمراه شدند **زین رسن قومی درون چه شدند**
مر رسن را نیست جرمی ای عنود **چون تو را سودای سر بالا نبود^۱**

مولوی می گوید از همین قرآن یک عده ای گمراه شدند زیرا آن رسن نداشتند و سودای سر بالا نداشتند سلامت نفس نداشتند. به همین دلیل انسان گمراه می شود. مگر خیلی از این بنیادگران دینی مانند القاعده و طالبان به سراغ همین متن نمی آیند؟ مگر استشهاد به این متن نمی کنند؟

البته قصه بنیادگرایان دینی اختصاص به اسلام ندارد در آیین مسیحیت و بودا نیز بنیادگرایی وجود دارد. ما در آیین بودیسم هم بنیادگرایی داریم. به نظر می رسد که مبدع عملیات های انتحاری، خلبان های ژاپنی ها بودند که در جنگ جهانی دوم به دلیل این که فاصله زیاد بود و سوخت کافی نداشتند برای برگشت نداشتند، بنابراین با تمام قوا هواپیماهای خود را به کشتی ها و مواضع آمریکایی ها می کوبیدند تا آن ها را منفجر کنند. بعضی از این خلبانان آیین بودایی داشتند. عده ای هم گفته اند که بنیادگرایی دینی نه تنها در میان مسلمانان بلکه در میان دیگران نیز دیده می شود. شما به نزاع های میان چینی ها و ژاپنی ها و قساوت هایی که به خرج می دادند، توجه کنید. من دو سال پیش ژاپن بودم و با بعضی از اساتید دین پژوه ژاپنی صحبت می کردم آن ها هم دقیقاً این را می گفتند که در آیین مسیحیت و بودیسم، بنیادگرایی پیش تر از اسلام دیده شده است. در اسلام بنیادگرایی متأخر است و مربوط به چند دهه اخیر است. از زمانی که اسلام سیاسی در خاورمیانه سر بر آورده و به مدد رسانه، در رابطه با بنیادگرایی اسلامی بزرگنمایی شده است.

نکته مهمی که بر روی آن تأکید می شود این است که چنین کسانی نیز سراغ متن می آیند اما چرا گمراه و الینه می شوند چون سودای سر بالا را ندارند. وجودی که پر از کژی ها و اعوجاجات درونی است وقتی به سراغ متن مقدس می آید مسلم است که گمراه می شود. فارغ از خطاهای روانشناختی آنها، خیلی از این ها در متن خوانی دچار خطا هستند و بسیاری از آن ها دچار خطای ناهمزمانی تاریخی هستند یا تعمیم های بلا جهت می دهند. مثلاً تصورشان این است که یهودی هایی که در قرآن از آن ها سخن به میان آمده یهودی های همیشگی تاریخ هستند و خطاب قرآن به یهودیان در آن عصر خطاب همیشگی است. این گونه تلقی از قرآن مربوط به خطاهای روش شناختی شان و متن خوانی شان است. چنان که طبق علم تأویل متن، بسیار کژ می خوانند و آیات را تحت الفظی معنا می کنند و در آن اصناف خوانش ها در می آورند که به نظر می آید با ظواهر متن نمی سازد و تعمیم های بلا جهت می دهند. خطاهای معرفت شناسی این ها به کنار. قرآن به ما می گوید عده ای قرآن را می خوانند و بر نهج باطل سیر می کنند زیرا به تعبیر قرآن متقی نیستند و سودای سر بالا ندارند. توجه کنید این تقوای بیرون دینی است نه تقوای درون دینی.

متقین چه کسانی هستند و چه ویژگی هایی دارند: **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ . وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ .**

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، حکایت عذز گفتن کدبانو با خود

متقین کسانی هستند که از آنچه به آن‌ها داده شده است انفاق می‌کنند. مگر فقط متدینان اهل انصافند؟ لزوماً چنین نیست. کسانی را می‌شناسیم که اهل انفاقند و از سلامت نفسی برخوردارند که می‌توانند مخاطب چنین کتابی باشند.

یک تعبیر دیگر نیز در این آیات آمده که به آن می‌پردازیم. مفهوم کفر در این آیات هم آمده **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ . خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.**

مفهوم کفر در این آیات مفهومی فقهی نیست این مفهوم با مفهوم متقین تلازم و تلائم دارد. طبق آموزه های فقهی مسلمان کسی است که ایمان آورده است و کافر کسی است که ایمان به کتاب نیآورده است. به معنای فقهی مسیحیان و یهودیان نیز به دلیل عدم ایمان به کتاب مسلمانان کافرند. کفر در لغت به معنای پوشاندن است و کافر یعنی پوشاننده. در این آیات گفته می‌شود کسانی که پرده ای ضخیم روی دل هایشان قرا گرفته است دیگر سخنان تو را نمی‌شنوند و نمی‌خواهند به حقیقتی سر تسلیم فرو بیاورند بنابراین با این‌ها سخن مگو چون فایده ای ندارد. یعنی این افراد تصمیم گرفته اند که عمداً نشنوند و نبینند به این معنا که اگر حقیقتی در این سخنان است را نشنوند. در زبان فارسی داریم که کسی که خواب است را می‌شود بیدار کرد اما کسی که خود را به خواب زده است را نمی‌توان بیدار کرد.

آورنده کتاب در این آیات از یک تقوای پیشادینی و کفر پیشادینی سخن می‌گوید که کفر پیشادینی به معنای پوشانده شدن قوای دماغی و روحی کسی است که روح خود را فروخته باشد و نفسش پروده شده باشد و کسی که خود کاذب او فربه شده باشد. چنین کسی مصداق این آیه است: **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** و تلاش کردن برای هدایت او فایده ای ندارد. این گونه نیست که قصه، قصه عقلی باشد که نخواهد قانع شود قصه، قصه دلی است که نمی‌خواهد سر تسلیم و تمکین فرود آورد. این به مثابه یک امر تنبیهی قابل تأمل است که کتابی آمده است و چنین تصویری از مخاطب خود دارد و تقوای پیشادینی را شرط ضروری فهمیده شدن درست سخن خود در نظر می‌گیرد. کتابی که آورنده آن نگاه کم و بیش تلخی نسبت به انسان دارد، انسانی که بهانه می‌گیرد برای طغیان کردن برای کوس استغنا و کوس استقلال زدن. انسانی که اهل جزع و فرع کردن است و بی تاب است و اگر مجالی پیدا کند کژی‌ها و پلشتی‌های او سر بر می‌آورند. و اگر این اژدها را در برف عراق نهد و وجود رامی پیدا نکند نمی‌تواند مخاطب چنین سخنانی باشد. این به ما کمک می‌کند تا مؤلفه انسان شناسانه متن را پیش چشم قرار دهیم و البته نفس مهذب و مزگی و نفس پیراسته و آلاش شده وقتی به سراغ متن می‌رود دستاوردهای دیگری دارد.

همراه با این مؤلفه انسان شناسانه باید آن مؤلفه هستی شناسانه نیز مد نظر ما باشد که چه تصویری از مبدأ عالم داده شده، خدای مهیبی که بر عالم مستولست و وحدت او نه تنها وحدت ابدی بلکه وحدت حقه حقیقیه است به مثابه موجود مهیبی که همه جا حاضر است و شخص مثل پر کاهی است در مصاف تند باد، که وقتی خوب نگاه می‌کند گویان موجود مهیب او را در چنبره خود گرفتار کرده است همان گونه که سهراب سپهری می‌گوید:

دچار یعنی عاشق و فکر کن که چه تنهاست اگر که ماهی کوچک که دچار آبی دریای بیکران باشد.

در این فضا عارف در مقابل خداوند به تعبیر مولانا مثل یک موجود مستسبح است، مانند آهوایی که در مصاف شیر قرار می‌گیرد تمام وجودش را ترس برمی‌دارد و فکر می‌کند که تا لحظاتی دیگر شیر او را می‌بلعد. یک چنین تصویری عارف از مبدأ عالم دارد و وحدتی که در سوره اخلاص از آن سخن به میان آورده است توسعهاً چنین فهمیده می‌شود.

هستی اش در هست او روپوش شد^۱

پیش شیری آهوایی مدهوش شد

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، فقر و غنای درویش

در تصویر عرفانی، وحدت حق حقیقیه خداوند به این معناست. در این فضا شخص خود را در کام خداوند می بیند و در این تصویر عرفانی برای کسی که این باور را دارد، رابطه، رابطه ی دیگریست. شخص اگر تقوای پیشادینی داشته باشد و بتواند در معرض آموزه های قرآنی قرار گیرد و اگر مهدی به هدایت خداوند شود و بخت با او باشد تقوای پسادینی نیز در می رسد و مراتب کمال را نیز در می یابد.

از نکات مهمی که مرحوم بازرگان در فعالیت های قرآن پژوهانه خود بر آن تأکید کرده اند این است که پیام اصلی قرآن عبارتست از خداوند و آخرت، آنقدر که بر این دو مقوله انگشت تأکید گذاشته شده بر آبادانی دنیا تأکید نشده است. ایشان در آخر عمرشان مقاله مهمی نوشتند که خدا و جهان آخرت، تنها هدف بعثت است. البته زمانی که قصد انتشار این مطالب را داشتند، با اصرار دوستان نزدیکشان واژه تنها را حذف کردند. ایشان بعد از یک عمر مبارزه سیاسی و قرآن پژوهی و تأمل در قرآن به این نتیجه رسیدند که ما در دین در ابتدا باید در پی آبادانی آن دنیا باشیم و قرآن نیز چنین تصویری دارد. کم تر از ۵ درصد آیات قرآن ناظر به احکام فقهی است و حجم کثیری از آیات قرآن مربوط به آموزه های اخلاقی، نگاه هستی شناسانه، معاد و جهان پس از مرگ است. شما توجه کنید به سوره های جزء ۲۹ و ۳۰ مانند سوره های قیامت، مدثر و معارج و... را که چه قدر از قصه معاد سخن گفته می شود و معطوف به آن جهانند. این نوع مواجهه با متن الهامی در تنظیم مناسبات این جهانی ما ذیل عطف نظر کردن به معاد و آخرت، کمک می کند.

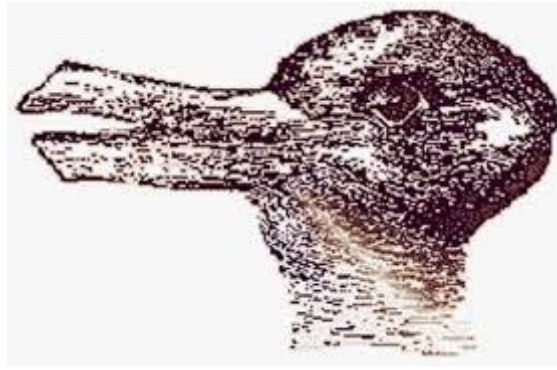
هر که کارد قصد گندم باشدش
کاه خود اندر تبع می آیدش چون
قصد از معراج دید دوست بود
در تبع عرش و ملائک هم نمود^۱

مطابق با این تصویر هدف اصلی خداوند و بعثت پیامبر متوجه کردن ما به مقوله توحید و آخرت و تبدیل مزاج ما بوده است. وقتی این تبدیل مزاج صورت گرفت و یک تحول گشتالتی^۲ رخ داد البته مردم به تنظیم و آبادانی امور دنیوی خود نیز می پردازند. بنابراین کسی آمده و قرار است که سوی ما را عوض کند. ما می توانیم با توجه به این مؤلفه های هستی شناسانه و انسان شناسانه از این دید نیز به قرآن نگاه کنیم که قرآن یک پیام محوری دارد و آن این است که یک تحول گشتالتی در ما صورت گیرد و اگر جهان هستی را تاکنون از این منظر می دیدیم حال از منظر دیگری ببینیم.

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۳ بگو در حقیقت، نماز من و عبادات من و زندگی و مرگ من، برای خدا، پروردگار جهانیان است.

این نگاه، یک سوگردانی و محور تازه ای به زندگی انسان می دهد. یک روانشناس انگلیسی تصویری^۴ را ابداع کرده که از یک زاویه خرگوش دیده می شود و همان تصویر از زاویه دیگر اردک دیده می شود

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۵۲ - گفتن شیخ ابویزید را کی کعبه منم گرد من طوافی می کن



می گویند اگر يك تحول گشتالتي صورت گیرد و شخصی که تاکنون فقط تصویر خرگوش را می دیده پس آن را خرگوش می بیند و اگر نگرش شخص تغییر کند، می تواند اردک را نیز ببیند.

آنچه که مهم است نگرش فرد است که باید عوض شود. می توان درباره ادیان و کتب آسمانی نیز این گونه بحث کرد که این ادیان خواهان تحول و تبدیل مزاج انسان ها هستند تا این جهان را از زاویه دیگری نیز ببینند. يك تلنگری اگر به فرد بخورد و نگرش و تلقی اش نسبت به جهان هستی عوض شود جهان را به نحو دیگری تفسیر خواهد کرد.

بعد از این ما دیده خواهیم از توبس تا نپوشد بحر را خاشاک و خش¹

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. همه این کارها را انسان انجام می دهد ولی با يك سوگیری دیگری. اگر این اتفاق بیفتد و کسی این گونه زندگی خود را تنظیم کند مخاطب قرآن و آموزه های قرآنی قرار گرفته و به غایت قصوای بعثت پیامبران دست یازیده که آن عبارتست از تحول مزاجی که در او پدید می آید.

۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم، انابت آن طالب گنج به حق تعالی